

* کرم واقع می شود یکسال * با کوچ بهار فتح آشام *
 شبی که روز سابقش بکهرگان نوزول اجلال واقع شد کاتب
 حرفت از زبان صدق بیان نواب مالیشان استماع نمود که
 در محضار مجلس کرده فرمود یاران نظر بر اسباب ظاهر کرده
 استبعاد تمام اذ انصرام تسخیر مهم آشام می نمودند و من
 اعتماد بر کرم خفی داد و حقیقی کرده بقول حضرت یعقوب
 علی نبیا و علیه السلام زبان می کشودم که * ای اعلم من الله
 ما لا تعلمون * اکنون که ملک سنان مرا به تسخیر این مصر
 عزیز گردانید آنچه حضرت یوسف علیه السلام با خوان گفت
 می گویم که * لا شریک لایوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین *
 و با وجود اعتراف بعجز و تقصیر از ادای شکر بزبان
 ضاعت و ابتهاج می سرایم که * الحمد لله الذی اخرجنا من
 هذه و هذه و اعز جده و عزم الاحراب و هذه * روز دیگر چون
 بعضی از جواسیس اعلام نمودند که راجه و بهو کنجا هنگام عزیمت
 بهزیمت بیاری از زبورک و بنذوق و رام چنگی در تالابها
 انداخته اند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر جد و جهدی که
 در احراز اموال بادشاهی و ضبط اسباب شاهنشاهی
 داشت * و من المهدای العبد * سر موی در کفایت و توفیر

مال خداوند و گره آوردی متملکات ولی نعمت تقصیر نه نموده
 مساهله و مدینه زاد را در آن باب از اشده مسخرات نقلی و اگر
 محظورات عقلی بل محض کفر و کفر محض میدانست و آخایش
 جه و استراحت مهجه و اشتغال حواس و استعمال
 قوی را منحصر در آن امر دانسته صرف اوقات عمر گرامی
 را بعد از ادای طاعت مفروضه در آن مشغول واجب
 می شناخت خود بسیر تالابها قدم رنج فرموده از نبود کوه
 غیره بسیار بر آورده و میر مرتضی نیز بعد از نهضت موکب
 ظفر فرین پتیرا پور خوش دلین امر نمود و بقلاب سعی و
 تلاش بسی اسباب تو پخانه از تالابهای کهرگانو بکار خانه
 بادشاهی کشید و در همین روز اعزازان بخدمت نواب
 مستغنی عن الالقاب آمده التماس فاتحه رخصت و دستک
 راه در گاه آسمان جا نمود چون جواب شنید که این معنی
 در صورتی توقع توان داشت که رضای این جانب برفتن
 شما مقرون باشد بی دستک با جمعی از برادران خود براد
 گهوزه گهاک روانه حضور پر نور گردید سبب عمره آرزو دگی
 مشارالیه زیاده طلبی در مجرا و عدم توجه نواب جلالت
 انتها بود القه مومن و کافر دهند و مسلمان که حالها بمفارقت

خان و اوطان و اقوام و فرزندان و مذلت بند و زندان مبتلا بودند
 و هرگز در مرآت تمخیل ایشان صورت نجات پرتو افکن
 نگشته بود شاکر و فرحان و دعاگوی و شاخوان مانه خجیر از دام
 حسه و مرغ از نفس رسته بر کشتیهای اکوچک منزه مان
 منجوس که آن کشتیها را کوس می نامند و از یک چوب
 تراشیده سوار شده و آنچه از سماع غانهای مقام پیر بدست آورده بران
 بار کرده و زبان حال بمقال * الحمد لله الذی نجاننا من القوم الظالمین *
 گویند ساخته روانه مسکن مانوس و مولد مالوفت گشته شنیده شد که هر کس
 از مردم ملک بادشاهی بقید آشامی می افتاد را به او را از جمله عبید
 ستر و دباهل مملکت خود قسمت می نمود چون از طنطنه قرب
 وصول رایات نصرت آیات نزل در ارکان قرار و نبات
 آشا بهما افتاده منحیر و منظر گشتند مردم اسیر به آقایی
 خود گفتند که لشکر اسلام بقصد انتقام آمده تا چنانچه شما را
 کوچانیده بولایت خود آوردید شما را اراده ملک خویش برند
 و سر * کماندین تدان * هویدا سازند اراده ضبط این
 ملک ندارند و در برصات این جانی ایستند شما اگر خواهید
 که بذل رقیبت گرفتار نگردید باید متملکات خود را در بیوت

در فون ساخته بگو و بر و بد و تا شش و ع باز نگردد در انجا اقامت
 و رزید و بعد معاودت لشکر با کانه خویش مراجعت کرده
 و قایم خویش را متصرفت شوید آن هوان زدگان مظفر این معنی
 را باور کرده به معنایست موالیان عمل نمودند بعد از رفتن مقاپیر
 مردم اسیر بنی لشویش ضمیر ترک کرده فون اقا را گرفته و بنیامان
 العبد و اقی بد المولود المولی و مانی بد العبد و فقه روانه مسقط الراس
 شدند و مقدر شد که سکه کار و پ بمساکین خود رفته هر بهارات
 در راعت پیرا اند و یک سال ارادای مال و کل تکالیف
 یوانی معاف باشند تا بود و در بخیر فیل و قریب بسک
 رویه را طاد نقره و سکه پیرا حنا سر از سر و کات راجه بحیطه ضبط
 مقصدین باد شاهی در آمد و در ابتدای در آمدن لشکر ظفر اثر
 بلانک آشام تا هنگام مراجعت ششصد و هفتاد و پنج توپ از انجه
 یک توپ آهنی بچه دارد که قریب سه من گولبی می خورد و هزار
 و سیصد و چهل و سه رانورک و هزار و صد و سیصد و پنجاه
 و پانصد و هفتاد و بیست و یک و سیصد و چهل و بیست و هزار و
 نهصد و شصت و بیست و یک رانورک که هر صد و بیست و یک و نیم من
 باروت گمیاد داشت و هفت هزار و شصت و بیست و هشت
 سرب و شوره و آب و گوگرد و سرب بنی شمار و هزار و چند

کشتی بخاری جنگی که اکثر اشیاء و هفتاد و شصت مائض بودند
 بحیثه تصرف مقصدیان پادشاهی در آمد و یکصد و بیست کشتی
 بخاری که به ترصین و تزین و طول و عرض آنها کمتر کشتی در آن
 ملک به نظر رسید و در ناو سال کهرگان بود شبی یکی از
 مقامهیر آتش در چهره زد و بجز خاک تراثری از آنها نماند
 و انبارهای شالی سوازی یکصد و هفتاد و سه به ضبط درآمد و بر
 برانباری حندی از پیاده های بند و قسبی بمخافظت نشستند انبارها از
 ده هزار تا یک هزار تن شالی منبر و اندوخته چندین ساله را به و بهوکنه های
 معتبر آن کرده خفیف العقل نفیل الشحق بود و بطمع آنکه
 بعد از مراجعت لشکر اسلام بار منملک خواهند شد با تلف و
 احراق انبارها در حین فرار سپه و اخته و غشما و ذه ختم الله علی قلوبهم
 و علی سمعهم و علی ابصارهم دید و بصیرت ایشان را فرود گرفته
 از آنکه هموری آنها باعث خرابی آنها خواهد شد غافل شدند

* * *

بد و در دشت دیده بودستند * در آرد طمع مرغ و ماهی به بد *
 و الشحق اگر نه این انبارهای بودن قوتی قوت مصابرت و
 محاربت اهل لشکر می بود چنانچه سوق کلام آیند و نقاب ابهام
 از هر دو مقصود خواهد کشود

• ذکر طول و عرض و خصایص ملک آشام •

• وایضا خا و ضاع آشامیان بد فرجام •

آشام ملکی است موحش و لیکر بر نظر معمول بر اطراف بحر برهماپتر
 مابین شمال و مشرق مملکت بنگال واقع شده و بحر برهماپتر
 در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده طولش
 غربا و شرقا از گواهی تا سه نه تخمینا دو صد کرده جریبی و عرضش
 شمالا و جنوبا از کوهستان گروه میری محلی و دقله و لاند تا جبال
 قوم نانگه قیاسا هفت هشت روز راه جبال جنوبیش
 با کوهستان خصیه و کچهها رو کشمیر در طول لاحق و در عرض
 با طول اسکونه قوم نانگه لاحق و کوهستان شمالیش در طول
 بار و اسی شامخ کار و پ پیوسته و در عرض پیش روی
 کودای شاهین قوم دقله و لاند کشید سه زمین ساحل شمالی
 بحر برهماپتر اود ترکول و اراضه کناره جنوبیش را دکهن کول
 نامند طول او ترکول از گواهی تا مسکن قوم میری محلی و اسی اود
 دکهن کول از ملک کنی را نی تا موقع سده نو آنکه ملک
 سخنوری ملاد رویش هر وی که درین سفر رفیق شفیق
 و ایس محفل انیق بود قصیده در تهنیت فتح ملک آشام گفته
 این چند بیت که در خاطر بود ثبت نمود

• قصیده •

- * شد بیامردی تقدیر و بتاید فضا *
- * سر آشام که در داسن چین است و ختا *
- * عالمی دیگر و خلقی دیگر و وضع دیگر *
- * نه زمینش چو زمین و نه سما همچو سما *
- * آسمان بی سبب ابر فرستد باران *
- * در زمین بی مدد خاک شود سبز کیا *
- * رفته از چیز خاک و شکم چرخ برودن *
- * بکنار رده شده چون حرف الف از دنیا *
- * فصلها را هر دو در تنفسی هم مدخل *
- * وقت سرد باشد گرما که گرما سردا *
- * وحشت افزا رده او چون رده بیغول در مرگ *
- * جان گزارا ساحت او چون عدم آباد فنا *
- * بیشه آیش چو شمیر جهلا پر ز گزند *
- * بحرانی صر و اندازد چو فکر دانا *
- * هفت خوانی که بشناسد ادا کرد حکیم *
- * که زردین تن و اندیل تن آمد پیدا *
- * صفدر رزم زن قلعه کشا ملک سنان *
- * مندرس قصیر آن را بنوی کرد احیا *

- * روی اقبال و دل مردی نو با روی غفر *
- * ممالکت لیر و مهالک و دو گیتی پیرا *
- * خانخانان سپهدار و سپهکش که ز قدر *
- * باد شه کرد لقب یار و قادر اورا *
- * صاحب شاه نشان سید اجدادش *
- * پشت ایران و رخ هند و سر مالک خدا *
- * معظمانست بارشاه و هدایت پس از آن *
- * مرتضای دم شمشیر و سنان روز و قاف *
- * شکاری بر در مغرب سوی مشرق که گذشت *
- * اوتاب ارسپه آرائی ترکان ختا *
- * محشری راجه آشام باز و آورده *
- * که شد انبوهی ایشان نفسی بر دنیا *
- * فتنه جو یکسر چون دیده خوبان طراز *
- * نازک انداز و صالح شود و معمار ک آرا *
- * جان بن جان بستانند چه آسون و چه کوه *
- * همه پیار و عفریت عمل در دنیا *
- * گنج میشود عرصه بیجا ز یکی حمله پذیر *
- * که بدن شان ز سر و سر ز بدن با و جدا *

- * گویی اهریمنی افتاد برون از دوزخ *
- * یا هیو نیست که از قید بلا گشته را *
- * سخت جانند بحدی که غبار را گردند *
- * سرمویی نه پذیرد رنگ شان استرغا *
- * هر چون مردک دیده اعمی بی نور *
- * هر در خاصیت و قاید چون زهر گیا *
- * بیش ازین نسبت شان نیست مردم که روند *
- * قامت افراخته در کوچه و بر زن بد و پا *
- * حبله سارند بنوعی که هوا را چو حباب *
- * بند از آب گذارند بروی اعضا *
- * کثرت خلق فزون ز آنچه به محشر گنجد *
- * فسحت ملک ز جا بلقا تا جا بلما *
- * بحر در کشور شان بیشتر از موج بحر *
- * شده غارت زده کثرت حصش احصا *
- * حصنا چون دل مردان هر خار ا بنیان *
- * رفعت و برتری از برتریش پابر جا *

اکثر متوطنان جبال نواحی اگر چه باجی بر اجه آ شام نمی دهند
 سه بیزدگی او فرود آورده بر خشی از ادکامش را گردن نهند

مگر قوم دقله که پای در دامن اطاعت نگذارند و گاه بیگانه
دستبرد می بکنند اجه نمایند و از موضع کلیا بر تا شهر کهر مکانو هر جا
خانه و باغبهای پر درخت میوه دار بهر پوسته و در طرف راه
درختهای بانس سایه دار سر بنامک کشیده و اقسام
گلیمای صحرا سی و باغی خوشبوی تکفته و عقب نیستان
تا پای کوه زراعت و باغ ساخته و از لکھو کر تا کهر مکانو نیز راه
و معموری و زراعت بهمین و تیر بوده و آلی بند وسیع برای
تردد مردم تا کهر مکانو ریخته زمین زراعت و باغ در آن ملک
چنان هموار سازند که با صره تا انتهای خطوط شعاعی سر
وادی نشیب و فراد در آن زمین کثرت زراعت و نور معموری
در او ترکول بیشتر است اما چون صعوبت محگر و قلبی امانه در
دکهن کول افزون تر است حکام آشام اینجانب را مکمل سکونت
حاشه اند آب و هوای اراضی سکونه و غیر سکونه این
خطه آنچه بر ساحل بحر بر مهابت و افع است با مزاج ساکنان
و غریبان موافقت دارد و هر چه دور تر از بحر مذکور است
آب و هوایش متوطن را سازگار و برای غریب زهرمار
است هشتاد باران می بارد و چهار ماه زمستان هم خالی
اندان نیست در فصل سرد ما امراض رطبه بارده چسبان

تراز مردمش غریب نوازی می نماید و در ایام گرمای
 افزونی صفا گرمتر از متوطنانش با غربا در می گیرد اما خاکنان
 این مرز و بوم از عامل مهلکه متضاده متفرد مثل جذام و برص و داء الفیل
 و داء الحی و اورام گلو و خصیه که در دیار بنگاله شیوع دارد و مبراد از
 دیگر اقسام استقام مزمنه سائیم و معر از یاج و میاه جباش
 برای غریب و بومی سموم قاتل و سم هلاک و فضایش
 بسبب اطاله کوهستان بدلتنگی و وحشت مایل اشجار
 کوه و صحرایش با کمال ارتفاع ضخیم و قوی بالا و انهار عمیق
 عریض. جمجمه دارد و غیر جمجمه داریش افزون از حصه و احصا انواع
 ریاضین و فوا که هند و بنگاله در ملک آشام است و دیگر اقسام
 گاهها و میوه های باغی و صحرائی ماحوظ شگفت که در سایر
 ممالک هند نیست درخت نارگیل و نیم کرم و نهال فلفل و ساذج
 و اقسام لیمو بسیار است انبه کرم دارد و افزود شیرین و بی
 ریشه اما گرم آب اتناش بسی بالیده و خوش چاشنی و شاداب
 نیشکر سیاه و سفید پر شیرین اما در سختی دندان
 شکن و زنجبیل ترکلان پنجه و نازک و بی ریشه و مزه افزای دهن
 پینا که قسمی از آمله است بر شاداب است مزه و خوش چاشنی
 می شود که اعزاء صاحب ضایقه منصف بر آلوچه ترجیح میدادند

محصول عمده آن ملک شالیست اما بار یک و پالیده کم است
 گندم و جو و عدس نمی کارند زمینش قابل است هر چه بکارند
 یا نهال کنند خوب می شود ننگ بسی عزیز و نایاب است
 در دامن بعضی از کوهها بهم می رسد اما بسیار تلخ و گزند
 و بعضی از سکنه آن ملک نهال کبله را بریده به آفتاب
 خشک کرده بوزند و خاکترش در کرباسی کرده
 و آن کرباس را بالای چهار چوب مضبوط در زمین بسته ظرفی
 در زیر آن گذارند و تند ریج آبی بر آن ریزند و چکیده اش را
 که شوری در نهایت تاخمی دارد بجای ننگ بکار برند مرغ
 و مرغابی و قاز و بز و خسی و خروسهای جنگی کلان و لذیذ بسیار
 و اکثر خروسهای جنگی آمد یاربری از عاقلان مشاهده
 نموده شد که اگر خروس ضعیفی با قوی مقابل گشته آن قدر
 جنگ کرده که سرش شکسته و مغز پریشان شده و مرده
 اما از حریف رو نگردانند و پشت بخصم نه نموده و قیل کلان
 و مهیب و متناسب الاعضاد را کوهستان و صحرا اکثر آهوه
 گوزن و نیاه و قوچ و دراج بسیر در بلده کهرگانو چند حصار
 مختصر نفس مانند که برد در هم بجهوبهای قوی مرتفع در نهایت
 استیقام ساخته بودند و ابواب آنها جهات مختلفه بود و بنظر

در آمد چون از سبب وضع آن استفسار نموده شد گفتند
 بعضی از فیلبانان خاص راجه بودند که گیاهی بر بدن ماده فیل می مالیدند
 و آنرا بر تن فیل مست جنگلی می بردند و آن را به وحشی میبرد
 اسشام راجه آن گیاهی اختیار سرد روی ماده فیل مطلق
 بگیاه مذکور میگذاشت فیلبانان ماده فیل را آورده داخل
 این حصار می ساختند و آن فیل جنگلی نیز از عقب در می آمد
 و گرفتار می شد نواب مستغنی عن الالقباب سعی بسیار
 نمود که یکی از ان فیلبانان را به دست آورد اما میسر نشد طلا
 از ریک دریای برهماپتر حاصل می شود و دو از ده هزار آشامی
 به همین کار قیام نمایند و سه سال فی نفر یکتوله طلا بر کار
 راجه و اصل عا زنده اما این طلا کم عیار است توله به ندره به
 دهشت رود به بفر و خت رود گویند در ریک کنار دریای
 برهماپتر از هر جا طلا حاصل می توان کرد لیکن جمعی که وقت از
 حصول آن دادند همان آشامیها اند از راجه آن ملک کوچی
 و رود به و اشرفی سکوک بکه راجه انجاست قانوس
 رواج ندارد و در کوههای سکن قوم میری و جمعی که جانب
 شه فی آشام طرف او ترکول بمسافت یا زده روز از کهرگانون
 آباد اند آهوی مشکین و فیل بیدامی شود و نقره و مس و الازیز

نیز از جبال همان قوم بهم می رسد طرز و وضع این قوم بگرد
 آشامی موافقت تمام دارد و حسن و ملاحظت دلبران این طایفه
 بیشتر از نسوان آشامی است . از تفنگ بسیار ترسند
 و گویند بد چیز است تفنگ فریادمی کند و از جاکت نمی نماید
 و بی از شکم بر آه آدم می کشد و آهوی مشکین
 در کوهستان آشام نیز هست نافذ اش بزرگتر از
 دانه های کلان و خوش رنگ و اذ فر و چوب عود که منتش
 کوهستان نامر و پ و سده و لکهو گر است سنگین و
 رنگین و معطر اگر بدستور ممالک محروسه عمل نمایند
 با مالی که از رعایا ستانند و قبیل که از محراب گیرند و سایر محصولات
 جهل و پنج لک رویه محصول برسد فراج از رعایا شدن
 در آن ملک داب نیست از هر خانه فی سه نفر یک نفر
 بخدمت راجه قیام نماید و اگر تنها و بی در آنچه به آن مامور شوند واقع
 شود بدون قتل چچیزی دیگر تنبیه نیابند لهذا نفاذ امر راجه در میان
 آن قوم بر تبه کمال است و در جمیع ارمنه دست تصرف
 حلاطین از دامن آن ولایت کوتاه بوده و پای غلبه هیچ بیگانه
 آن ملک را بی سپر نرفته اب و خول و خروج بر غربا
 در آن دیار تنگ و پای سکه اش از تردد بممالک دیگر تنگ

نه دیگری را گزاردند که ملک شان در آید و نه کسی را
 از مردم خود را کنند که براید قبل از فتوری که در دیار خود کور
 شد هر سال یک مرتبه جمعی بعنوان تجارت بفرموده راجه فریب
 بگو اهنی در سر خود آمدندی و طلا و مشک و چوب عود
 و قفل و سازج و پارچه ابریشمی آوردندی و به نیک و شوره
 و گوگرد و برخی دیگر از استعدیهند که مردم گو اهنی انجامی بردند معاوضه
 کرده رفتندی با بجهت شکری که بمره آن مملکت داخل شد
 از کشور وجود خارج گشت و قافله که در آن سرزمین قدم
 نهاد رحل اقامت بمر منزل عدم انداخت و در سوابق ایام
 اگر بقصد تعرض و تصرف شکری عازم آن خطه شد چون
 بمره آن ملک می رسید مقهوران چند دفعه شنبون
 بران می زدند اگر شب مقصود ایشان را صباح بخامی نمی دید
 رعایای سر راه را که چابنده بکوهستان می بردند و ساکن داری
 و نافع ناری در آن حد و دنی گذاشته و مردم شکر از حزم و احتیاط
 قافل شده مسالک پر مهالک مشتمل بر آنها زغار و
 بوادی مخوف محتوی بریشه های خونخوار بی مانعی طی کرده
 بوسط ملک در می آمدند و بنا بر بعد مسافت و مس آفت ایام زمستان
 در راه سفی گشته شروع در انعباب اقطار امطار می شد

و مقامی چون سیلاب از قبال جبال نمرد گشته اطراف
 آن شکر را احاطه می نمودند و بمقتضای آنکه غلغل نم دیدند
 آبی تمام است • بد و قطره باران که بان سرزمین پر از طوبت
 می رسید مجال تردد اسپ محال می گشت آن شکر محصور
 ناماقبت اندیش را قوت مقاتله و مدافعه نماند از عدم وجود آن
 قوت عاجز شده در اندک زمانی مقبول و محبوبس میگشتند
 افواج عظیم و عساکر فخیر بدین وتیر در گرداب تایل و
 غرقاب بی ضاحل سر بهر فنا فرو می بردند • • شعر •

• هر خاد این بیابان انگشت زهنمایی است •

• هر بانگ عندلیبی آواز آشنایی است •

نوبتی حسین شاه نامی از سلاطین بنگاله بابت هزاره پیاده
 و سوار و فوارده بی شمار بان دیار در آمد و راجه از ملک
 بر آمد • بگوستان رفت حسین شاه پسر خود را با اکثر جنود
 بضبط آن هر دو نگاه داشتند خود به بنگاله معاودت نمود چون ایام
 بر حیات رسید و راه آسودد گردید راجه از کود پائین آمد
 با تفاق اهل مملکت که سرچمبر اطاعت پسر حسین شاه
 در آورده بودند شاهزاده را قتل نمود و آن بیچاره و شکرش
 در مدت قابل از بی قوتی ذلیل گشته جملگی اسیر و قتل

گردیدند گویند جماعتی از سوتو طین آن ولایت که کسی به سلبین
 اند اولاد اسیران لشکر مذکور اند و چون هر که بان دیار افتاد
 مانند رفتهگان ملک عدم برنگشت و حقیقت اوضاع مردم آنجا
 بر کسی مکتوف نشد اهل هندیستان قاطنان این مرز و بوم
 را ساحر و جادو گر خوانند و از بی نوع انسان خارج دانند و در
 افسون باطل اسحر اسم آن ملک را داخل سازند
 و گویند هر کس را گذار بر آن دیار افتد گرفتار طاسم گشته
 بیرون نیاید راجه های آن ملک پیوسته باز دحام چشم و ظم و
 نکا تراسته و اقمشه و توافر نقود و جنود مستظهر و مغرور بوده
 و حشری ابنوه از مردان کار و فیلان کوه شکوه سپید دیدار
 داشته و این راجه جید هیچ سنگ ملقب بسر کی راجه است
 و سرک در لغت هندی آسمان را گویند و اعتقاد فاسد
 این مبهوت است که یکی از راجه اداد که فرمانروای ما
 اعلی بود به نرد بان طلا از آسمان هیوط کرده بان نظام مهام آن حدود
 اقدام نمود و چون آن سرزمین را خوشش کرد دیگر سر بفلک
 کشید و لشم ما قیل *

تو کار زمین را انکو خاضی * که بر آسمان غیز پر داختی
 با لجهه این فحیط منخ و ل به تجبر و تکبر زیاد از آبا موصوف

و بار افت و ماداضاعت نفوس بیشتر از اسلاف
 معروفت باند که بریر قبیلہ را مستاصل می سازد و بادنی
 مظنه سلسله را بر می اندازد و بانکه در حم و شش جزو خسر فرزند می
 یارد و ولایتش و لیعهد می جز به نامی ندانند و سلیلی از افتاد
 و ابر ادنگذاشته و مضمون * الملك بعد ابي لیلی لمن غابا * بر صفحه
 ضمیر نکاشته اگر چه تمسک بملت همدوست اما چون خود را
 یکی از مظاهر اعظم آفریدگار میدانند * تعالی الله عما یقول الظالمون
 علواً کثیراً * در عبادت اصنام فرودنی آرد و سایر مردم
 آن ملک رقبه خود را در رقبه هیچ و پینی وطنی نکشید و هر چه
 از دست هر کس یابند می خوردند و بر هر امری که در نظر قاصرشان
 مستحسن افتد اقدام می نمایند از اکل مطعومات مطبوعه
 مسلمان و غیر مسلمان پیرمیزند و جمیع لعموم را خواه سیه و خواه
 مذبوح سوای لحم انسان تناول کنند معتاد بخوردن روغن
 نیستند تا بجدی که اگر طعامی بوی از روغن داشته باشد
 از خوردنش ابا نمایند زبان آن قوم با کلام جمیع سکه محالک
 شرقی مخالفتی تمام دارد توانائی و پهلوانی از هیأت ذکور
 آن ملک ظاهر و بر افتد ام امور شاقه قادر بر جنگ جو و سفاسک
 و در کشتن و کشته شدن دلیر و بی باک در بی رحمی و غدر

و بی مروتنی طاق و در مکر و کذب و بی سوغاتی بگانه آفاق صباحت
 و مباحث روی و سیاهی و درازی سوی و ملایمت بدن و
 صفای رنگ و خوش دست و پائی از شمایل انانثس
 هویدا و از دور بهیانت بجموعی در کمال حسن پیدا اما بعد م
 تناسب اعضا متعین اند و از نزدیک چون منظور گردند معلوم
 می شود که از حسن و جمال دور اند و زنان راجه و رعیت از
 کسی روئی پوشند و سر بر هر در باز آرد می کنند کمتر
 کسی هست که دورن داشته باشد اکثر چهار و پنج دارند
 و زوجات را میان هم دیگر معاوضه و خرید و فروخت می نمایند و
 تعظیم این قوم زانو زدن است اعایا که نزد راجه و بهو کنهاردند
 و بهو کنهها که بخدمت راجه آیند پس از زانو زدن دو زانو خم
 شده نشینند و چشم بر زمین دو زنه سر و ریش و بر دست
 مخلوق عازند و اگر کسی از سکه سرموی تخلف از آن نماید
 گویند شعار اهل بنگاله ظاهر کرده است لهذا تیغ بر سرش دارند
 فرود شتر و اسب دران ولایت عنقا و کیمیاست حرم مستنفره
 آشامی بنا بر آنکه نسبت ظلت ضرامت خواهش دیدن
 و داشتن چهار بسیار کنند و از خربت بقیت اهلی خریداری نمایند و
 بشاهدند و ت خلقت شتر زیاد از هر مشغوف و مخلوق

گردند و از آنست بسیار می ترسند و اگر بدست آوند پایش
 را می برند یک سوار اگر بر سر صد آشامی مسلح بنازد و هر علاج
 بیند از ند و بگریزند و اگر نتوانند گریخت دست به بند دهند اما اگر
 در پیاده سلمان را یکی از آنها بیایدی محابا قصد استیصال
 ایشان گشته غالب آید مع فیل را از اشق قبایح و ابلغ فصایح
 دانند و بر آن اقدام نه نمایند راجه و بهو کن بر سنگاسن و
 روضا و اغنیا بر دولی که بوضع مضحک از چوب و تخته سازند
 سوار شوند و بانس سنگاسن و دولی از چوب تراشیده
 ترتیب دهند کرسی بدستور نشینی از چوب سازند و بجای
 عماری و حوضه بر فیل بنند دستار بسن و جامه و تپان و کفنس
 پوشیدن و بر چهار پای خوابیدن در آن دیار رسم نیست
 پارچه کرپاسم بر سر و رنگی در کمر بندند و چادری بدوشش گیرند
 و بعضی از ستولان در زمستان نیم جامه بطریق یعقوبخانی در
 برکنند و آنهای را که میسر باشد بجای چهار پائی بر تخت بنخوابند
 برگ تنبول را با سپاری خام از پوست جدا کرده با فراط
 خوردند مشبج و مخمل و قنات بند و اقسام اثواب ابریشمی خوب
 می بافند و خوان و صندوق و تخت و کرسی همه از یک تخته چوب بسیار
 مطبوع و پاکیزه می سازند و بعضی تخت آدر اموال راجه

بنظر در آمد از یک چوب سهیما شده عرضش قریب دو ذراع
 و پایه آیش نیز از همان چوب تراشیده و از خارج وصل
 کرده کشتیمای جنگی بطریق کوسه و بنگاله سازند و آن را
 بچاری نامند تفاوت جز این نیست که پیش و پس کوسه
 دو شاخ دارد و درین بچاری از یک تخته مسطح سازند و چون
 رعایت استحکام نموده به تخته قلت دارد مرتب گردانند
 نسبت بکوسه بطی اسیر باشد تو فیرفسفا این صغار و کبار
 درین دیار بسا به بود که نوبتی از افراد واقعه نویس گواهی در
 ماه مبارک رمضان بعرض رسید که تا آذان تحریر سی و دو هزار
 کشتی بچاری و کوسه باینجا رسید و گذشته و عدد آنچه زیر
 بار مردم لشکر ظفر اثر و جمعی از متوطنین آن کشور که در حین
 مراجعت ما ازم رکاب ظفر انساب گشتند بوده شاید زیاده
 ازان باشد که واقعه نویس مذکور نوشته و بحتمل که نصف
 این جمله بلکه زیاده در تصرف مقهوران بوده اکثر کشتیمارا
 از چوب چهل می سازند و سفید مرتبه ازان چوب هر چند مملو
 از بار باشد اگر غرق شود در آبه آب رسوب نماید این معنی
 در آئینه استخوان اکثر عزیزان صورت تکرار پذیرفته و نزد جامع
 این وقایع نیز به بحر به مقرون گشته بنزدق و توپ بچهداد خوب

ریزند و درین کارید طولی دارند باروت بسیار قسم اول
 سازند و مصالح آنرا از ملک بادشاهی آردند هموارت از
 خشت و سنگ و محل یغرا از دروازه های کهرگان و چندی
 از بتخانه در کل آشام بست غنی و فقیر از چوب و نی و
 طلع ترتیب بیوت نمایند سکنه قدیم آن ملک و دو قوم اند
 آشامی و کاتنادر جمع امور قوم ثانی بر اول مزیت دارند
 الا در سرانجام مهام مدب و قیام با سوار عرب که فزید
 منعکس است شش هفت هزار آشامی همواره در اطراف
 نشین و خوابگاه راجه بحر است قیام نمایند و آنها را بودانگ
 نامند و محل اعتماد و میر غضب و فدوی راجه اند عرب مردم
 آن ولایت بنه دق و راه چنگی و توپ و تیر پیکان دارد
 بی پیکان و نیم شمشیر و نیزه دراز و کمان بانس و تیر
 تخش است هنگام جنگ جمیع سکنه آن ملک از اهل
 حرفت و دقت خوش نشین و رعیت مسلم و غیر مسلم طوعا و کرا
 بحرب آیند و شغال آسا بمجموع یکبار خودفا کنند و شورش
 عظیم اندازند و آن رو به صفنان گمان برند که باین صد اشیران
 یشته و غاو نهنگان عرصه همکار اهراسی بدل جا خواهد کرد اقل
 عدد همکار بان نهاد در محاربات اکثر مات الوقت باشد اما

و لاوران و بهاران که با غنیم بشمشیر و تیر مقابله نمایند و لیران
 بمصافت در آیند جماعه آشامی الاصل اندو آنها شاید از است
 هزار نفر متبجا و زبانشند و اغلب در شب سه شنبه بحرب
 و شبخون پردازند و آن شب را بر خود مبارک دانند و رعیت
 خواه جنگ کرده مهزم گردند و خواهی جنگ معاودت نمایند مضمون
 * بجي الخففون و هلك المثلون * را نصب العین ضمیر داشته
 آنچه از اخلی با خود آورده باشند بیدارند و بدر روند و رعایا مرده
 های خود را با چیزی از ترکه آنها سه بجانب مشرق و پابسوی
 مغرب بخاک سپارند و حکام برای موتای خویش دخمه سازند
 و زنان و خدمتوفعی را کشته بمایحتاج چند صاله آنها از قبیل و ادانی
 زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی در دخمه گذارند
 و سرش را بچوبهای قوی در کمال استحکام بوشند
 و چراغدانی باروغن بسیار و یک نفر شعاعی زند در آن
 نند تا به مشغله اشتغال مشعل اشتغال داشته باشد
 و دخمه که شکافته قریب به نود هزار دروید همه جهت از آنها
 حاصل شد و من الغرایب انک از دخمه یکی از زنان راجه های
 آن ملک که هشتاد سال از دندش گذشته بود پانده ان طلائنی
 بر آمد که پان سبز در آن بود و اقمه حرفت اگر چه پانها را ندیده اما

از زمان پاینده بیگ گماشته واقع نویسنده و شاه بیگ که
بسطرگاری بناش قیام داشتند در مجلس نواب مستغنی
عن الانقلاب شنید و رسمی بیگ داروغه خزانه که پانزده ان
مذکور حواله او شده بود بر صدق قول آن دو مدعی گواهی داد
• والعهده علی الرواقه • سالمانانی که در سوال الف ایام بقید
افتاده و به نزدیک میل نموده اولاد آنها بمان طریق آشامیها عمل
نمایند و بجز نامی از اسلام بردند از بند و میلان خاطرشان
بمنحاطت آن قوم پیش از مصاحبت و مجاورت با اهل
اسلام باشد و جمعی از مسلمانان که از دیار اسلام با نجا
افتاده بودند بادی صاوات و صوم قیام می نمودند اما از اذان
گفتن و کلام الله بجهر خواندن ممنوع بودند شهر کهرگانو مشتمل
بر چهار دروازه سنگ و کتل ساخته است و از هر دروازه
راجه مسافت سه کرده و آل بندی در غایت استحکام و
وسعت برای تردد مردم ساخته و اطراف شهر بجای حصار
نیستان ستند بر بهم پیوسته و قطر نیستان تخمیناً دو کرده
کم و بیش است لیکن شهر بطرح معمور نشده بیوت
سکه جنه جنه درون نیستان متصل به آل ترقیب یافته
و باغچه و مرزعه هر کس پیش خانه اش واقع شده یک

جانب مزار و عات به آل و طرف دیگر شش بخانه ای پوسه
 و قریب بخانه راجه در هر کنار دیکهوه معمولی کثیر و راسته
 بازاری قصیر و غیر از بان فروش از اصناف محترفه کسی
 در بازار نشیند خرید و فروخت اطعمه در اسواق متعارف
 نیست سکنه اینجا قوت یک ساله خود از هر چیز در خانه ذخیره
 کند و به بیع و شرایع بیع چیز از ماکولات منقهر نگردند با جمله
 شهرش محوطه وسیعی محتوی بر چند دیده بنظر در آمد و
 اطراف خانه راجه آلی ریخته بر فوق آن بجای دیوار با نسیمای
 محکم در هم نصب کرده و اطرافش خندقی که اکثر جامع مقنس
 از قد آدمی زیاده و همیشه پر آب است حفر نموده و در آن
 محوطه یک کرده و چهارده بعرب بوده و در درون چهارم عالی
 وسیع ساخته دیوانخانه راجه که آن را سه لنگ نامند صد و
 بست دست طول و سی و بست عرض از جانب درون داشت
 سبزی بر شصت و شش ستون دور ستون قریب به چهار ذراع
 و اصاطین باین عظمت به نهجی هموار و امس بودند که در بادی النظر
 گمان می شد که فراغی کرده اند اگر چه مردم آشام ادعای
 فرط می کردند اما عقل از قبول استماع می نمود و دیگر صنایع و
 بیع که در تنزین چو بهای آن خانه کرده بودند شرح و بسطش